



Examining Jurisprudential Works Related To Hoarding

Seyede Somaye Khademzadeh¹, Mostafa Rajaeepour^{*2}, Abolhasan Soltani³

1. PhD Student, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran.

2. Associate Professor, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran. (Corresponding Author)

3. Assistant Professor, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Type of Article:

Original Research

Pages: 147-160

Corresponding author Info

ORCID: 0000-0003-4800-0272

TEL: +985136630781

Email: rajaeepoor0251@mshdiau.ac.ir

Article history:

Received: 03 Dec 2024

Revised: 19 Feb 2025

Accepted: 11 Apr 2025

Published online: 22 Jun 2025

Keywords:

Hoarding, Compulsory Order, Forced Sale, Exchange Rate.

ABSTRACT

Hoarding, buying or storing goods needed by the people and preventing their supply in the market in order to increase the price, while the concern of statesmen in all eras, has a history in the history of jurisprudence and is considered reprehensible from both an intellectual and religious point of view. The same meaning can be inferred from the words of the jurists of all Islamic schools of thought, and they are unanimous in deeming it distasteful, but in recognizing its mandatory ruling, some have considered it sacred and some have considered it disgusting. On the other hand, considering that hoarding is clearly a social anomaly on a large scale and causes the social rights of individuals to be violated, jurists have also addressed the consequences of hoarded goods, which can be referred to as the civil responsibility of the hoarder. According to these works, the Islamic ruler can force or force the hoarder to sell the hoarded goods at a fair price in order to compensate a part of the loss caused to the society. On the other hand, according to the well-known rule "Ta'zeer is prohibited in the whole act" among Islamic jurists, Tazeer is required. Of course, with regard to the current modern justice system, this compulsion is only by the competent authority after obtaining consultation with relevant experts and following a hierarchy that does not cause chaos and corruption. Also, the ruler can set the price of the goods at a fair price in case of non-compliance by the monopoly.



This is an open access article under the CC BY license.

© 2025 The Authors.

How to Cite This Article: Khademzadeh, SS; Rajaeepour, M & Soltani, A (2025). "Examining Jurisprudential Works Related To Hoarding". *Journal of Comparative Criminal Jurisprudence*, 5(2): 147-160.



انجمن علمی فقه‌های تطبیقی ایران

فصلنامه فقه‌های تطبیقی

www.jccj.ir



فصلنامه فقه‌های تطبیقی

دوره پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۴۰۴

بررسی آثار فقهی مترتب بر احتکار

سیده سمیه خادم‌زاده^۱، مصطفی رجایی‌پور^{۲*}، ابوالحسن سلطانی^۳

۱. دانشجوی دوره دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

۲. دانشیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران. (نویسنده مسؤول)

۳. استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

چکیده

احتکار، خرید یا ذخیره‌نمودن اجناس مورد نیاز مردم و جلوگیری از عرضه آن در بازار به‌منظور گران‌شدن قیمت، ضمن دغدغه دولتمردان در تمام دوران دارای قدمتی به تاریخ فقه دارد و هم از منظر عقلی و هم شرعی مذموم به‌شمار می‌آید. همین معنا از کلمات تمامی فقه‌های مذاهب اسلامی قابل استنباط است و ایشان در ناپسندش کردن آن هم‌صدا هستند، منتها در تشخیص حکم تکلیفی آن برخی قائل به حرمت و برخی قائل به کراهت شده‌اند، از طرفی، باتوجه به آن‌که احتکار به‌وضوح یک ناهنجاری اجتماعی در سطح وسیع است و موجب تضییع حقوق اجتماعی افراد می‌گردد، فقها به آثار مترتب بر اجناس احتکارشده نیز پرداخته‌اند که می‌توان از آن تحت عنوان مسؤولیت مدنی محکوم‌یاد نمود. مطابق این آثار، حاکم اسلامی می‌تواند محکوم را اجبار یا اکراه به فروش اجناس احتکارشده به قیمت عادلانه نماید تا از این رهگذر بخشی از زیان وارده بر جامعه جبران گردد. از طرفی دیگر، طبق قاعده مشهور «التعزیر فی کل عمل محرم» بین فقه‌های اسلام مستوجب تعزیر می‌گردد، البته با عنایت به سیستم نوین دادگستری فعلی این اجبار تنها از سوی مقام صلاحیت‌دار و پس از کسب مشورت با کارشناسان مربوطه و رعایت سلسله مراتبی است که موجب ایجاد هرج و مرج و مفسده بزرگ‌تر نگردد. همچنین حاکم می‌تواند در صورت عدم رعایت جانب انصاف از سوی محکوم، اقدام به نرخ‌گذاری اجناس به قیمت منصفانه نماید.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۱۴۷-۱۶۰

اطلاعات نویسنده مسؤول

کد ارکید: ۰۰۰۰-۰۰۰۳-۴۸۰۰-۰۲۷۲

تلفن: ۹۸۵۱۳۶۶۳۰۷۸۱+

ایمیل: rajaeepoor0251@mshdiau.ac.ir

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۱۳

تاریخ ویرایش: ۱۴۰۳/۱۲/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۲۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱

واژگان کلیدی:

احتکار، حکم تکلیفی، اجبار به فروش، تسعیر.

خوانندگان این مجله، اجازه توزیع، ترکیب مجدد، تغییر جزئی و کار روی حاضر به صورت غیرتجاری را دارند.



© تمامی حقوق انتشار این مقاله، متعلق به نویسنده می‌باشد.

مقدمه

همچنان‌که مسأله احتکار از گذشته دور یکی از دغدغه‌های دولتمردان سراسر جهان و به‌طور خاص مسأله مورد بحث فقها بوده است، اما تعریف و کاربرد آن به گذشت زمان نیز تغییر کرده است و اقداماتی در راستای ممانعت و یا مرتفع‌نمودن آثار شوم آن انجام گرفته است، لذا برحسب ضرورت و احراز نیاز در جامعه عده‌ایی از فقها به مصلحت زمان لزوم تغییر در میزان، تعداد و شکل تعریف احتکار را لازم دانسته تا آثار و احکام احتکار را بر آن‌ها مترتب سازند (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۴). بر این اساس احتکار مشمول عده‌ایی خاص از مواد غذایی نمی‌باشد و عمده محصولات کشاورزی، معدنی و صنعتی را نیز دربر می‌گیرد (مرتاضی و همکاران، ۱۳۹۸)، لذا اهمیت مبارزه با این پدیده اجتماعی به‌عنوان یکی از مصادیق بارز تجاوز به حقوق اجتماعی چه از منظر عقلی و چه از منظر اخلاقی و شرعی مذموم و مرجوح است. این مطلب در میان تمامی فقه‌های مذاهب اسلامی مورد اتفاق است و جملگی بر ناپسندیدن احتکار هم‌صدا هستند. در عین حال، اختلافاتی در بحث فقهی احتکار بین علمای مذاهب مختلف و حتی در درون یک مذهب وجود داشته است که به‌طور خاص در بین فقه‌های امامیه صادق می‌باشد (خزایی و همکاران، ۱۳۹۸). موارد اختلاف این مهم بیشتر در مورد میزان قبح این عمل و شکل آن می‌باشد، به‌طوری‌که عده‌ایی از علما براساس تعلیلی که در روایات آمده است، قائل به حرمت احتکار شده‌اند و عده‌ایی دیگر براساس قواعدی همچون قاعده تسلیط قائل به کراهت احتکار شده‌اند. از طرفی، عمده فقه‌های امامیه قائل به حرمت احتکار می‌باشند. برای نمونه شیخ صدوق بیان می‌دارد که: «اگر شخصی غذایی را خریداری کند و آن را تا زمان گران‌شدن آن نفروشد، وقتی در شهر آن غذا وجود داشته باشد، فعل آن شخص احتکار محسوب نمی‌شود» (شیخ صدوق، ۱۴۱۵: ۳۷۵)، حال آن‌که علامه حلی به‌کلی چنین فعلی را نهی نمود (علامه حلی، ۱۴۱۰: ۲۳۵)، به‌علاوه، برخی از فقها، ازجمله فقه‌های امامیه براساس قاعده تسلیط قائل به کراهت احتکار بوده و نگهداری خوراکی‌ها به قصد گران‌ترفروختن را مکروه می‌شمارند، چون آن کالا اساساً در ید و سیطره خوشان بوده است (شمس‌الدین، ۱۴۱۰: ۱۴۸). از طرفی، شهید ثانی

براساس قول پیامبر اکرم (ص) آن را حرام می‌داند و انجام دهنده آن خاطی و گناهکار محسوب می‌شود (شهید ثانی، ۱۴۱۴: ۱۹۱). همچنان‌که نراقی و آیت‌الله خمینی در تحریرالوسیله چنین فعلی را حرام دانستند (نراقی، ۱۴۱۸: ۴۴؛ موسوی خمینی، ۱۳۹۰: ۵۰۱)، البته آیت‌الله خمینی مدار حرمت را نیاز تلقی نمودند که در غیر این صورت نگهداری اجناس را مکروه در نظر گرفتند. چنین اختلافی نیز در نحوه نگرش فقها و بررسی حقوقی احتکار در پژوهش اسماعیلی و عباسیان (۱۳۹۵) مورد بررسی قرار گرفت، لذا شرایط و قیود تحقق بر احتکار را باید مسأله مهم لحاظ نمود و براساس آن آثار فقهی آن را مورد ارزیابی قرار داد، چراکه برخی از فقها در مصداقیت آن منهی‌عنه را وارد نمودند و برخی از فقها با تکیه بر حدیثی از امام صادق (ع) احتکار را بلامانع دانستند، وقتی که مردم آن کالا یا غذا را به‌راحتی بتوانند در جای دیگر خریداری نمایند، ضمن آن‌که، امروزه برخی از فقها چنین عملی را خلاف عدالت اجتماعی تلقی نموده و باعث قطب بندی جامعه به فقیر و غنی و یا سلطه‌گر و سلطه‌پذیر می‌شود و موارد احتکار را می‌توان به تمام کالاهای ضروری مانند ماشین و موبایل نیز تعمیم داد و این تعمیم براساس استنباط و استخراج ملاک و ضابطه حکم حرمت احتکار می‌باشد که منجر به فزونی خودخواهی و طمع شده و بالنتیجه موجب اخلال در نظم عمومی جامعه و بروز مشکلات اقتصادی برای بسیاری از احاد جامعه می‌گردد (عسگررمکی، ۱۴۰۲)، همچنان‌که محقق کرکی در شرح ابن علامه آن را حرام دانست (محقق کرکی، ۱۴۰۸: ۴۰). بنابراین براساس قاعده «التعزیر فی کل عمل محرم» در بین فقه‌های اسلام قابل بررسی و سزاوار تعزیر می‌باشد (جعفری و همکاران، ۱۳۹۶).

مضافاً این مسأله از دیرباز مورد توجه علمای اسلام، اعم از متقدمین و متأخرین بوده است، به‌طوری‌که می‌توان گفت این بحث، تاریخی به قدمت فقه دارد و بسیار دامنه‌دار می‌باشد که به‌طور ویژه در احکام و آثار مترتب بر احتکار و حکم محتکر مورد تأکید قرار گرفت. از این‌رو، در کنار بیان حکم تکلیفی احتکار، تلاش بر آن است که در صورت بروز این انحراف اجتماعی، حتی‌الامکان از آثار سوء آن کاسته و ضرری که از این عمل به احاد افراد جامعه وارد شده است کاسته و التیام

بخشد، لذا بر طبق قوانین بسیاری از کشورها، از جمله ایران بر مبنای حرام بودن احتکار از منظر فقهی از مصادیق فساد مالی محسوب شده و برای آن جرم‌انگاری نموده، لذا جرم و تعزیری برای آن تعیین نمودند (اسلامی، ۱۳۹۹).

بر این اساس، این پژوهش با بررسی احتکار آثار فقهی مترتب بر آن را مورد تحلیل قرار می‌دهد. در این اثنا، حکم تکلیفی آن را با توجه به ملاک و معیار وارده در روایات و اصول فقهی، به عنوان عمل حرام، مورد شناسایی قرار داده و آثار مترتب بر احتکار و کالاهای احتکار شده را بر این مبنا واکاوی می‌نماید. برای حصول این مهم، با بهره‌گیری از روش کتابخانه‌ای و بر مبنای توصیفی - تحلیلی و از طریق ابزار فیش‌برداری، بر مبنای دیدگاه فقهی شیعه و اهل سنت در خصوص حکم تکلیفی احتکار و اقوال صاحب‌نظران و نتایج فقهی مترتب بر احتکار بررسی تحلیلی می‌شود.

۱- حکم احتکار

در این زمینه که احتکار مرجوح بوده و هیچ رجحانی ندارد، میان فقها اتفاق نظر وجود دارد (انصاری، ۱۴۱۵: ۳۶۳/۴)، منتها در مورد حرمت یا کراهت آن میان آنان دو نظر وجود دارد. برخی از فقها عقیده دارند که حکم تکلیفی احتکار کراهت است (عکبری، ۱۴۱۳: ۶۱۶؛ شیخ طوسی، ۱۳۸۷: ۱۹۵/۲؛ حلی، ۱۴۰۹: ۱۴/۲؛ عاملی، ۱۴۱۷: ۱۰۴؛ نجفی، ۱۳۶۵: ۴۷۸/۲۳) و برای این دیدگاه خود ادله‌ای نیز اقامه می‌نمایند. عده‌ای از ایشان به قاعده سلطنت استناد می‌نمایند؛ مطابق نظر آنان، اهمیت اموال و مالکیت در مکاتب الهی و حتی نظام‌های غیر الهی یک اصل اساسی و مسلم برای تنظیم روابط اجتماعی و اقتصادی افراد جامعه است، به طوری که به موجب حدیث نبوی «حُرْمَةُ مَالِ الْمُسْلِمِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ» (ابن عبدربه، ۱۹۴۰: ۳۵۷/۲) مال مسلمان مانند خونس محترم شمرده شده است. همچنین بر پایه حدیث «لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِطَيْبَةِ نَفْسِهِ» (ابوداود، بی‌تا: ۱۹۰۵/۲). بنابراین بر اساس نظر عمده فقها احتکار حرام در نظر گرفته می‌شود (اصفهانی، ۱۳۹۶).

افزون بر این، تصرف در مال غیر جز از طریق جلب رضایت مالک ممنوع شده است، در نتیجه می‌توان گفت مالکیت حقی

عام، مطلق، انحصاری و مستمر است که شخص نسبت به اموال می‌تواند داشته باشد و به صاحب آن اجازه می‌دهد از تمامی اجزاء، ذرات، عناصر، منافع و امتیازات مال استفاده نموده و مانع از تصرفات دیگران در آن شود. بنابراین قاعده تسلیط تثبیت‌کننده ارکان مالکیت است و نظر به اهمیت مسأله اموال و مالکیت، تمامی مکاتب حقوقی جدید این قاعده را پذیرفته‌اند. در مواد ۳۰ و ۳۱ قانون مدنی ایران نیز به آن اشاره شده است (محقق داماد، ۱۳۸۱: ۹۴/۲). آنچه از قاعده تسلیط در خصوص دخالت دولت در تنظیم بازار استنباط می‌شود، این است که دولت حق ندارد در مالکیت افراد دخل و تصرف نماید؛ حق مالکیت و سلطه مالک بر اموال و جواز تصرف او در آن‌ها در حالت عادی و غیر از موارد تعارض با حقوق دیگران امری قطعی و مسلم است، لیکن هرگاه این حق با حقوق عمومی و منافع عامه در تعارض و اصطکاک قرار گیرد، از آنجا که حفظ مصالح جامعه و حقوق عمومی اهم و ارجح است، جایی برای اعمال این حق باقی نمی‌گذارد و با حاکمیت ادله حفظ حقوق اجتماعی و لزوم دفع ضرر از جامعه طبعاً حق مالک در صورت تعارض محکوم قرار گرفته و از استیفای آن جلوگیری خواهد شد و این مهم توسط قاعده ثانوی لاضرر صورت خواهد پذیرفت؛ در واقع از جمله مباحث مهم درباره قاعده تسلیط چگونگی رفع تعارض آن با قاعده لاضرر در مواردی است که کاربرد مالکیت مالک و تصرف وی در ملک خود موجب ضرر رساندن به دیگری شود. بسیاری از فقها در این فرض قاعده تسلیط را ترجیح داده و این‌گونه تصرفات را جایز شمرده‌اند (شیخ طوسی، ۱۳۵۱: ۲۷۲/۳). برخی دیگر با استناد به قاعده لاضرر تصرفات مالک را در این صورت جایز نمی‌دانند (ابن قدامه، ۱۴۰۳: ۵۲/۳؛ سیستمی، ۱۴۱۴: ۳۲۸؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۱: ۲۶۶/۵). گروهی نیز بر آن‌اند که تنها در صورتی که زیان فاحش و بزرگ در میان باشد، قاعده لاضرر مقدم می‌گردد و قاعده تسلیط جاری نمی‌شود (محقق سبزواری، ۱۳۶۹: ۲۴۱). با این حال، در موضوع پیش رو (احتکار)، به دلیل درگیر بودن حقوق عامه، در کلیه موارد تعارض ادله مالکیت و جواز تصرف مالک در اموال خود با موارد مشمول قاعده لاضرر و لاضرار، لاضرر

حاکم است و حق مالک با حاکمیت قاعده لاضرر دستخوش محدودیت و نقصان می‌شود.

برخی دیگر از فقها، برای اثبات عدم حرمت احتکار به روایات استناد جسته‌اند؛ مهم‌ترین مستند روایی طرفداران کراهت احتکار، صحیح حلی است. حلی در روایتی صحیح می‌گوید «از امام جعفر صادق (ع) سؤال کردم درباره شخصی که مواد غذایی (طعام) را احتکار می‌کند و انتظار گرانی آن را می‌کشد، چه حکمی دارد؟ حضرت فرمود: «إِنْ كَانَ الطَّعَامُ كَثِيراً يَسَعُ النَّاسَ فَلَا بَأْسَ بِهِ وَإِنْ كَانَ الطَّعَامُ قَلِيلاً لَا يَسَعُ النَّاسَ فَإِنَّهُ يَكْرَهُ أَنْ يَحْتَكِرَ الطَّعَامَ وَ يَتْرُكَ النَّاسَ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ؛ اگر طعام فراوان است که مردم در مضیقه قرار نمی‌گیرند، اشکالی ندارد، ولی اگر طعام اندک است و کفاف مردم را نمی‌دهد، کراهت دارد که کسی طعام را احتکار بکند، درحالی‌که مردم بدون طعام هستند» (طباطبائی، ۱۳۷۱: ۱۴۸). مرحوم علامه در کراهت احتکار به این روایت استدلال کرده‌اند و صاحب جواهر نیز تصریح کرده است که واژه کراهت (یکره) نص در کراهت است و اگر مناقشه کنند که مراد از «یکره»، دلالت بر مصطلح فقهی است در پاسخ می‌گوییم که انصاف این است که حداقل یکره در حرمت هم ظهور ندارد (طباطبائی، ۱۳۷۱: ۱۴۹). صاحب ریاض نیز بیان داشته: «... وجه اشعار این روایت بر کراهت روشن است، خواه کراهت به‌طور حقیقی در آن زمان در معنای مصطلح فقهی استعمال شده باشد و یا آن‌که در آن معنا استعمال نشده باشد و در این‌که واژه کراهت آن زمان اعم از معنای مصطلح و حرمت بوده است و بنا را بر آن بگذاریم که قرینه است که معنای اول، یعنی کراهت اراده شده است، چراکه امام (ع) در پاسخ راوی از تعبیر به «لایحوز» به تعبیر «یکره» عدول کرده است و مسأله محل تردید است» (اصغری، ۱۳۷۷: ۳۴۳).

در مقابل، طرفداران قول به حرمت که قول مشهور نیز هست (صدوق، ۱۴۱۳: ۲۶۵/۳؛ حلی، ۱۴۱۰: ۲۱۸/۲؛ شیخ طوسی، ۱۳۹۰: ۱۱۵/۳؛ حلی، ۱۴۰۳: ۶۳۰؛ حلی، ۱۴۳۰: ۱۶۰/۱؛ کرکی، ۱۴۱۴: ۴۰/۴؛ عاملی، ۱۴۱۷: ۲۱۸/۳؛ سیوری، ۱۴۰۴: ۴۲/۲؛ بحرانی، ۱۴۰۵: ۶۱/۱۸؛ نراقی، ۱۴۱۷: ۴۴/۱۴؛ طباطبائی، ۱۴۱۸: ۲۸۳/۸؛ انصاری، ۱۴۱۵: ۳۶۴/۴؛ موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۶۰۱/۳) به روایات متعددی که در کتب فریقین نقل شده است، استناد می‌جویند که ما در این

مختصر به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم. مهم‌ترین دلیل قول مشهور، صحیح سالم حناط است که فردی گندم‌فروش بود و با امام صادق (ع) به گفتگویی پرداخته است. سالم نقل می‌کند: «قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا عَمَلَكَ قُلْتَ حَنَاطٌ وَ رَبَّمَا قَدِمْتُ عَلَى نَفَاقٍ وَ رَبَّمَا قَدِمْتُ عَلَى كَسَادٍ فَحَبَسْتُ فَقَالَ فَمَا يَقُولُ مَنْ قَبْلَكَ فِيهِ قُلْتَ يَقُولُونَ مُحْتَكِرٌ فَقَالَ يَبِيعُهُ أَحَدٌ غَيْرُكَ قُلْتَ مَا أَبِيعُ أَنَا مِنْ أَلْفِ جُزْءٍ جُزْءاً قَالَ لَا بَأْسَ إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ يُقَالُ لَهُ حَكِيمٌ بْنُ حِزَامٍ وَ كَانَ إِذَا دَخَلَ الطَّعَامُ الْمَدِينَةَ اشْتَرَاهُ كُلَّهُ فَمَرَّ عَلَيْهِ النَّبِيُّ (ص) فَقَالَ يَا حَكِيمُ بْنُ حِزَامٍ إِنَّا أَنْ تَحْتَكِرَ؛ حضرت امام جعفر صادق (ع) روزی از من پرسید شغل تو چیست؟ گفتم: گندم‌فروشی؛ گاه با رونق بازار روبه‌رو می‌شوم و گاهی با کساد آن که در این صورت انبار می‌کنم. امام (ع) گفت: مردم درباره تو چه می‌گویند؟ گفتم مرا محتکر می‌نامند. امام (ع) فرمودند آیا جزء تو کسی در شهر گندم می‌فروشد؟ گفتم حتی یک‌هزارم گندم مورد مصرف هم به دست من به فروش نمی‌رسد. امام (ع) فرمودند: «پس عمل تو (انبار کردن گندم) اشکالی ندارد»، سپس امام افزود: «در زمان رسول خدا (ص) مردی از طایفه قریش به نام حکیم بن حزام، همین که کالای آذوقه به مدینه وارد می‌شد، مبادرت به خرید یک جا می‌کرد. رسول خدا (ص) بر وی گذشت و به او گفت: ای حکیم بن حزام از احتکار پرهیز کن» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۴/۱۲: ۳۱۶). گفتگوی امام (ع) با سالم حناط و سؤال از او که آیا عرضه‌کننده دیگری هست یا نه؟ و پاسخ مثبت سالم و جواب امام (ع) بر این‌که چنانچه عرضه‌کننده‌ای باشد که پاسخگوی تقاضای مردم باشد، حبس کالا اشکال ندارد، ظهور در این دارد که حرمت دایر مدار عرضه کالا به اندازه تقاضای مردم است، یعنی اگر عرضه کالا (به هر علت) جوابگوی تقاضای مردم نباشد، حبس کالا شرعاً حرام و منهی‌عنه است (نراقی، ۱۴۱۷: ۵۲۵).

دسته‌ای دیگر از روایات نیز در منع احتکار در شرایط خاص وجود دارد که خبر سکونی از امام صادق (ع) یک مورد از آن است. سکونی نقل می‌نماید که امام صادق (ع) فرموده‌اند: «زمان احتکار در ایام وفور طعام چهل‌روز است و در ایام بلا و سختی سه‌روز است. احتکارگر مازاد بر چهل‌روز ملعون است و محتکر بیشتر از سه‌روز در ایام سختی ملعون است» (حر عاملی، ۱۳۸۲: ۲۲۷). به‌طور کلی دو نکته از این روایت فهمیده

همکاران، ۱۳۹۸). شارع مقدس درخصوص احتکار تنها به تحریم این پدیده شوم اکتفا ننموده است، بلکه فروش جنس احتکارشده را واجب دانسته است تا کمبود نیازمندی‌های زندگی مرتفع گردد و مردم از فشار و سختی بربهند و در رفاه و آسایش بهسر برند، لذا این مطلب در کلمات فقها تحت عنوان اجبار و بعضاً اکراه به فروش متجلی گشته است که در ذیل به برخی از این اقوال اشاره می‌کنیم.

مرحوم شیخ مفید در این زمینه فرموده است: «سلطان می‌تواند محتکر را بر بیرون‌ریختن غله و فروش آن اکراه بکند» و ابوالصلاح گوید: «اگر امتناع نمود با اکراه او را بر انجام آن وامی‌دارند» (شمس‌الدین، ۱۳۷۸: ۱۸۷). شیخ طوسی می‌گوید: «در شرایطی که بیان نمودیم اگر کسی احتکار بکند حاکم بدون تعیین قیمت معین او را مجبور بر فروش می‌کند» (شیخ طوسی، ۱۳۷۸: ۵۲۳/۲). ایشان در کتاب النهایه هم در این‌باره چنین ابراز داشته‌اند: «اگر مردم در ضیق طعام بودند و یافت نمی‌شد، مگر نزد محتکر، بر حاکم واجب است که او را مجبور بر فروش بکند و او را بر آن اکراه نماید» (شیخ طوسی، ۱۳۶۰: ۱۳۴۴/ح). محقق حلی نیز بیان می‌دارد: «محتکر را بر فروش مجبور می‌کنند». علامه حلی هم فرموده‌اند: «مجبور بر فروش می‌شود و نه نرخ‌گذاری». ابن حمزه نیز در این‌باره گفته: «چنان‌چه مبیع را احتکار کرد و مورد نیاز مردم بود و آن را برای فروش عرضه ننمود، بدون تعیین قیمت مجبور بر فروش می‌کنند». یحیی بن سعید هم در این‌باره بیان داشته: «چنان‌چه فروشنده‌ای جز محتکر موجود نبود و کالا را برای تجارت حبس کرده بود، مجبور بر فروش می‌شود بدون تحدید قیمت». مقداد سیروی هم می‌گوید: «در اجبار محتکر بر فروش خلاف نیست» (ابن قدامه، ۱۴۰۳: ۵۲/۳).

در سایر مذاهب اسلامی نیز، کم و بیش با همین تعبیر از این مطلب یاد شده است. به‌عنوان نمونه، حنفیه گوید: «قاضی به محتکر امر می‌کند تا مازاد بر قوت خود و قوت خانواده‌اش را با سعه کنار بگذارد و به فروش برساند و درصورت امتناع او را به کیفر تهدید می‌کند و اگر برای مرتبه سوم از او گزارشی تقدیم قاضی گردید محتکر را زندانی و تعزیر کند. بعضی گفته‌اند در اخطار دوم زندانی و تعزیر شود». الکاسانی مسأله اجبار بر فروش را مبتنی بر مسأله حجر کرده است، چراکه اجبار بر فروش در

می‌شود: نخست این که، تعیین کردن مدت برای تحقق احتکار به این معناست که در کمتر از این مدت، نیازی به این آذوقه نبوده، پس ذخیره کردن آن حکم احتکار را نخواهد داشت و پس از این مدت چون نیاز به آن پیدا می‌شود و باز آن را نگاه داشته است، حکم احتکار را پیدا می‌کند. از این رو صاحب وسایل گفته است: «تعیین این مدت زمان، حمل می‌شود، در صورتی که در کمتر از این مدت نیازی به این خوراک نباشد» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۲/۳۱۲). نکته دیگری که مشهور فقها بر آن تأکید دارند تا حرمت احتکار را اثبات نمایند، آن است که امام می‌فرماید: «محتکر ملعون است» و مشخص است لعن در جایی به‌کار می‌رود که فرد مرتکب حرام شود، چراکه مرتکب مکروه مستحق لعن نیست، البته ممکن است گفته شود لعن در اینجا بر یک دستور اخلاقی حمل می‌شود، اما طرفداران قول حرمت به روایت دیگری از امام باقر (ع) استناد می‌نمایند که در آن تصریح امام بر کفاره، مانع از آن می‌گردد که این لعن بر دستور اخلاقی حمل گردد. در این روایت امام باقر (ع) فرموده‌اند: «پیامبر فرموده است که هرگاه فردی آذوقه را بخرد و تا چهار روز آن را نگه داشته تا افزایش قیمت پیدا کند، در صورتی که آن را بفروشد و تمام قیمتش را به فقرا صدقه بدهد، باز کفاره این عملی را که انجام داده، نمی‌شود» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۲/۳۱۴).

۲- حکم محتکر

پس از بیان حکم تکلیفی احتکار، شایسته است نسبت به احکام مترتب بر محتکر نیز پرداخته شود، البته مقصود از این بخش صرفاً بیان آثاری است که حاکم در قبال عمل محتکر و صرفاً در مورد اجناس احتکارشده صورت می‌دهد نه آن‌چه در قالب مجازات در کتب قانونی مطرح شده است. از طرفی، رفتار مجرمانه احتکار براساس دو فعل مجرمانه از سوی قانون‌گذار مشخص شده است که متضمن مثبت‌انگاری نگهداری و ذخیره و ترک فعل امتناع از عرضه آن می‌باشد که مجازات اخلاک‌گران نظام اقتصادی کشور و براساس قانون نظام صنفی تبیین شده است (رستمی و همکاران، ۱۳۹۹).

۲-۱- اجبار به فروش

امروزه، از قیود و شرایط احتکار نیاز و احتیاج مردم می‌باشد که این مهم را وابسته به شرع و فقه نیز نموده است (خزایی و

حکم حجر است. الکاسانی گوید: «محتکر مجبور بر فروش نمی‌شود» و این مطلب را بدون نسبت دادن به کسی نقل کرده است که خود اشعار بر آن دارد که این فتوا رأی مشهور حنفیه است و الکاسانی رأی اجبار بر فروش را به محمد نسبت داده است (کاشانی، ۱۳۲۸: ۳۲۵). مالک بن انس تصریح کرده است که محتکر را باید از احتکار منع کرد. از پیروان شافعی، ابن حجر گوید: «چنانچه مردم در مضیقه طعام قرار گرفتند و مورد ضرورت واقع شد، بر محتکر بیع واجب است. چنانچه امتناع ورزد قاضی او را مجبور بر فروش می‌کند.» ابن النجار حنبلی گوید: «... با قیمت متعارف محتکر را مجبور بر فروش کنند.» زبیدیه نیز بر اجبار محتکر بر فروش فتوا داده‌اند (انصاری، ۱۴۲۰: ۵۴۴). این قول‌ها نمونه‌ای از کلمات فقها در این مسأله بود که مورد اتفاق همگی است، مگر بعضی خلاف‌ها که از حنفیه نقل شده است.

۲-۱-۱- ادله اجبار به فروش

پس از ذکر این مقدمه لازم است در مورد ادله مشروعیت اجبار به فروش و لزوم آن صحبت نماییم و تمامی مباحث را بر حکم تکلیفی احتکار که همانا حرمت است، منطبق نماییم.

۲-۱-۱-۲- روایت

آنچه از روایات می‌توان بدان استدلال نمود موثقه غیاث است که در آن از قول راوی آمده است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) مَرَّ بِالْمُحْتَكَرِينَ فَأَمَرَ بِحُكْرَتِهِمْ أَنْ تُخْرَجَ إِلَيْهِ بَطُونُ الْأَسْوَاقِ وَ حَيْثُ تَنْظُرُ الْأَبْصَارُ إِلَيْهَا فَقِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) لَوْ قَوَّمتَ عَلَيْهِمْ: رسول خدا (ص) گذرش به محتکران افتاد و فرمان داد که کالاهای احتکارشده آن‌ها را به درون بازار ببرند، چون مردم چشم‌شان به کالاها افتاد، به رسول خدا گفته شد: ای کاش بر آن‌ها قیمت می‌گذاشتی...» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۴۳۰/۱۷). دقت در متن این روایت نشان می‌دهد دستور پیامبر اکرم (ص) مبنی بر بیرون ریختن کالاهای احتکارشده به بازار به ضمیمه تقاضای مسلمانان بر تسعیر، ظهور در آن دارد که ایشان در مقام اجبار در فروش بوده است، وگرنه صرف بیرون ریختن اجناس در بازار معنا ندارد، زیرا این عمل موجب مرتفع شدن احتکار نمی‌گردد و ضرری را که از این بابت متوجه مسلمانان شده، جبران نمی‌نماید. بنابراین هدف از بیرون ریختن کالا در بازار فراهم کردن امکان خرید برای مردم است

که آن هم جزء با فروش جنس از ناحیه محتکران عملی نمی‌شود. ظاهر دستور پیامبر (ص) مبنی بر این که کالای محتکران بیرون آورده بشود، مسبوق به امر ایشان بر عرضه کالا در بازار و فروش آن و سرپیچی محتکران بوده است، چراکه تعبیر روایت به: «امر بحکرتکم ان تخرج» و استعمال صیغه مجهول، علی‌الظاهر خطاب به غیر محتکرین است که همین حالت را اقتضا می‌کند. با این تقریر می‌شود استدلال کرد که سلطنت محتکر بر اجناس احتکارشده به همین مقدار سلب می‌شود. این اشکال به دو دلیل مردود است (شمس‌الدین، ۱۳۷۸: ۱۹۱): نخست این که، آن چه مطلوب است اثبات مشروعیت اجبار بر فروش از ناحیه ولی امر مسلمین و لزوم اخراج کالای احتکارشده و عرضه آن برای فروش است که این مطلوب در دستورالعمل پیامبر اکرم (ص) بین و آشکار است و هیچ نوع اجمالی از این باب ندارد، چون ما می‌دانیم که هیچ‌یک از سنت‌های فعلی، قولی و تقریری پیامبر (ص) بی‌هدف و از روی هوی و هوس نیست، بلکه سنت‌های او مبین حکم واقعی الهی و کاشف آن است؛ دلیل دیگر آن است که، رد این اشکال از اینجا معلوم می‌شود که مسؤولیت اولی و اساسی رسول خدا (ص) تبلیغ احکام الهی با قول و فعل و تقریر مقام نبوت است و هریک از این سنن برحسب اصل و مبدأ، کاشف از احکام الهی است که در موارد آن بر حکم خدا دلالت می‌کند و انصراف آن به جزء آن جایز نیست، مگر با قرینه، مضافاً بر این که سنت قولی و فعلی و تقریری مقام نبوت حکم ولایتی است و افزون بر این، چنانچه بپذیریم که حکم در این مورد از احکام ولایتی است، آیه شریفه هفت سوره حشر: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» دلالت بر وجوب اخذ و امتثال اوامر مقام نبوت دارد، چراکه احکام ولایتی نیز به دلیل «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴)» (نجم/۳-۴) از احکام شرع الهی است، مگر این که قرینه‌ای موجود باشد که نشان بدهد حکمی به زمان یا مکان و یا شخص معین و یا خصوصیات دیگر بستگی داشته است که در مانحن‌فیه چنین قرینه‌ای موجود نیست. اجمالاً این که دلالت موثقه غیاث بر مطلوب تام است (شمس‌الدین، ۱۳۷۸: ۱۹۲).

مضاف بر این که این روایت از جهت ضعف سند نمی تواند مورد استدلال قرار گیرد (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱: ۱۹/۲). در عین حال، در فقه انگیزه افزایش قیمت نیز ملاک حرمت احتکار بیان شده است (میرجانی و همکاران، ۱۳۹۸).

۲-۱-۱-۲- نهی از منکر

ادله وجوب امر به معروف و نهی از منکر بر مشروعیت اجبار بر فروش و لزوم آن دلالت دارد، زیرا پس از ثبوت حرمت احتکار اجبار بر ترک احتکار از باب نهی از منکر بوده که روشن است و نراقی به همین دلیل استناد کرده است. البهوتی نیز به لزوم دفع ضرر استناد کرده است، بنابراین با قاعده «عدم اجبار بر فعل غیر واجب» که آن را صاحب جواهر و شیخ انصاری در کتاب بیع و در مقام بیان این مسأله ذکر کرده اند، موافق است (نجفی، ۱۳۶۵: ۳۱۰/۲۲). یادآوری این نکته ضروری است که اعتبار این دلیل متوقف بر پذیرفتن حرمت عمل احتکار است، اما بنابر قول بر کراهت، احتکار دیگر منکر محسوب نمی گردد تا بتوان به قاعده نهی از منکر استناد جست، لذا طرفداران دیدگاه اخیر برای مشروعیت اجبار بر فروش تنها به روایات و اجماع استناد می جویند.

۲-۱-۱-۲- اجماع

تمام فقهایی که متعرض این مسأله شده اند، بر مشروعیت اجبار بر فروش و لزوم آن تصریح کرده اند و تقریباً می توان گفت فقهی که به این مطلب تصریح نکرده باشد، ملاحظه نشده است، چه برسد به این که خلاف آن را اراده کرده باشد، بلکه جمع کثیری از فقها ادعای اجماع بر آن کرده اند و به آن استناد نموده اند، از جمله ابن البراج در المذهب استدلال به اجماع کرده است. سید نیز گوید: «به اجماع فقها حاکم او را مجبور می کند.» نراقی هم گوید: «به اجماع فقها مجبور بر فروش می شود، حتی از قائل به کراهت؛ در جواهر آمده است: «علی ایحال گفته اند خلافتی میان اصحاب نیست در این که امام و یا قائم مقام امام و حتی عدول مسلمانان محکوم را بر فروش کالا مجبور بکنند، بلکه جمعی از فقها بنابر دو قول [حرمت و کراهت] بر آن اجماع کرده اند» (نجفی، ۱۳۶۵: ۳۳۷/۲۲). صاحب حدائق گوید: «در این که امام، محکوم را مجبور بر فروش بکند، میان اصحاب اختلافی نیست» و شیخ انصاری در مکاسب عدم اختلاف را استظهار کرده است و گوید: «ظاهراً چنانچه گفته اند

روایت دیگری که می توان حکم اجبار به فروش اجناس احتکار شده را بدان مستند نمود معتبره اصبح بن نباته و فرمان حضرت امیر (ع) به مالک اشتر است. امام (ع) می فرماید: «فَإِنَّ مِنَ الْإِحْتِكَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - مَنَعَ مِنْهُ ... فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَهُ بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَتَكُلْ بِهِ، وَعَاقِبُهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ؛ پس از احتکار منع کن که رسول خدا (ص) از آن منع کرده است... پس از آن که احتکار را ممنوع داشتی، اگر کسی باز هم دست به احتکار زد، کیفرش ده و عقوبتش کن تا سبب عبرت دیگران گردد ولی کار به اسراف نکشد» (نهج البلاغه، نامه ۵۳). تأملی کوتاه در مفاد این نامه آشکار می سازد لازمه پیشگیری از احتکار جلوگیری از حصول آن است و چنانچه بازرگانان بعد از نهی از آن مرتکب احتکار بشوند، مجازات می گردند. ضم این دو مقدمه به یکدیگر ایجاب می کند که اساس احتکار منع گردد و اگر منع و ردع مؤثر نیفتاد و شخص سرپیچی نمود و اقدام به احتکار اجناس کرد، باید به محکومین دستور داده شود که اجناس خود را بفروشند و اگر بازهم ممانعت نمودند، از راه اجبار بر فروش این کار را باید انجام داد (انصاری، ۱۴۲۰: ۱۰۵). مؤید این برداشت روایت دعائم الاسلام است که طبق آن حضرت امیر (ع) به قاضی خود رفاعه در اهواز فرمان داد: «از احتکار بازدار و آن کس را که احتکار کند، تأدیب کن و با آشکارا ساختن آن چه احتکار شده، او را کیفر ده» (ابن حیون، ۱۳۴۸: ۳۶/۲). ظاهر این روایت امر به محکوم و سپس اجبار اوست و لسان این روایت به موثق غیاث بن ابراهیم نزدیک است، چه در آن روایت حضرت رسول (ص) امر کرد تا اجناس احتکار شده را در وسط بازار بریزند و در انظار مردم قرار بدهند. منتها حق مطلب این است که روایت مزبور هیچ گونه دلالتی بر اجبار به فروش ندارد، زیرا این روایت مشتمل بر دو امر و یک نهی است: امر به محکوم بر خارج کردن کالا و امر بر فروش آن و نهی از حبس و احتکار و این مقدار در مرتبه قبل از اخطار بر اجبار و اکراه مشروعیت دارد، زیرا در مرتبه حصول احتکار و عدم امتناع عاصیانه از بیع، نفی سلطنت از ملک مالک از طریق اجبار او بر فروش و یا به فروش رساندن اجباری مشروعیت ندارد، بلکه قبل از این مرحله طبق مضمون این حدیث باید مسبوق به امر به اخراج کالا و فروش باشد،

اختصاص به امام ندارد، بلکه بر همه واجب است» (نراقی، ۱۴۱۷: ۶۳۱). سیدعاملی گوید: «آیا اجبار و تسعیر یا امر به تمکین و نزول به امام و یا نایب او اختصاص دارد یا این که بر عدول مسلمین نیز جایز است؟ ظاهراً در صورت عدم دسترسی به حاکم به شق دوم عمل می‌شود»، اما تقریر حکم مسأله فوق براساس مبانی فقه سایر مذاهب اسلامی قدری متفاوت است که در ادامه به بیان برخی از آن‌ها می‌پردازیم. ابوحنیفه گوید: «کسی که مسؤولیت و نظارت بر امر و نهی محتکران و مجازات آن‌ها بر شانه اوست، قاضی است و آن هم در حالتی است که مردم دست به شکایت نزد وی ببرند». شافعی و پیروان او نیز بر همین رأی هستند، اما زیدیه معتقد است که مسؤولیت امر و نهی محتکران بر شانه حاکم است مطلقاً، چه دعوی صورت گیرد، چه نگیرد. در مذهب مالک در خصوص مسؤول امور محتکران و منع و اجبار ایشان نصی پیدا نشد، لکن آن‌چه از خلال کلام ایشان و از متن (المدونه الکبری) استفاده می‌شود، این است که این امور را از مسؤولیت‌های امام و ولی امر تلقی کرده‌اند. نظر مذهب حنبلی نیز در همین رأی ظهور دارد (موسویان، ۱۳۸۹: ۱۳۱).

به‌هرحال، به‌نظر می‌رسد قول به عدم اختصاص به عدول مسلمین محتمل است، بلکه بر هر انسانی که توان انجام آن را داشته باشد، واجب است، چراکه نهی از منکر به‌عنوان واجب کفایی تکلیف همه مسلمین است و باید همه به آن قیام کنند (شمس‌الدین، ۱۳۷۸: ۱۹۹). منتها این مطلب نباید موجب ایجاد بلوا و هرج و مرج در جامعه گردد؛ به‌عبارت دیگر، اگرچه ما به حرمت احتکار یقین داریم و بر مذاق شریعت نیز نیک آگاهیم که مطلوب آن محو جرم و مجرم و آثار آن است، اما مشروط به آن که بر مفسده بزرگ‌تری مترتب نباشد. به همین علت در این زمینه رعایت سلسله‌مراتبی لازم است؛ توضیح آن که، نهی محتکر به‌صورت لسانی باید مقدم بر سایر برخوردها صورت گیرد و در اینجا تمامی آحاد جامعه مسلمین تکلیفی یکسان دارند. منتها در مرحله اجبار وی بر خارج‌نمودن اجناس احتکارشده به‌نظر می‌رسد نتوان تمامی افراد را علی‌السویه دانست، چه در عصر حاضر و باتوجه به سیستم نوین دادگستری، این بخش از وظایف حاکم یا نائب اوست و اقدام دیگران، ولو یک دستگاه دولتی، متوقف بر

در اجبار محتکر بر فروش حتی بنا بر قول بر کراهت اختلاف نیست، بلکه در «المهذب البارع» نقل اجماع شده است و در «التنقیح» و «الحدائق» عدم اختلاف آمده است که همین امر دلیل خروج از قاعده «عدم اجبار بر فعل غیر واجب» است، لذا پیش‌تر گفتیم که ظاهر ادله اجبار، بر حرمت دلالت دارند، زیرا الزام غیرلازم [اجبار بر فعل غیرواجب] برخلاف قاعده است (انصاری، ۱۴۲۰: ۴۵۱).

از ظاهر کلام شیخ چنین برمی‌آید که در اصل حکم اجبار و در استفاده حکم احتکار، بر اجماع اعتماد کرده است و در حجیت این اجماع می‌شود اشکال کرد که: مدرکی یا محتمل المدرکی است و مدرک محتمل، همان موثقه غیاث، سابق‌الذکر است، لکن ظاهر از اطباق و اتفاق کلمات فقها حتی قائلین به کراهت بر اجماع است و از این که افرادی چون ابن ادریس که عمل به اخبار آحاد را نفی کرده‌اند، به لزوم اجبار بر فروش فتوا داده‌اند، چنین برمی‌آید که بر روایت موثقه غیاث اعتماد نکرده‌اند. آری، به‌نظر می‌رسد اجماع مزبور کاشف از رأی معصوم (ع) در مشروعیت اجبار محتکر بر فروش است، بلکه کاشف از وجوب آن بر حاکم/ ولی امر و نایب اوست. این مطلب به‌روشنی در کلام صاحب جواهر آمده است که فوقاً بدان اشاره شد.

۲-۱-۱-۴- مقام اجبارکننده

مطابق با قول بر حرمت احتکار و نیز مستندنمودن مشروعیت اجبار به فروش، به‌ویژه بر قاعده نهی از منکر، مقتضی است که صلاحیت اجبارنمودن به حاکم و نایب او مختص نباشد، بلکه وجوب آن در حد وجوب امر به معروف و نهی از منکر و در ردیف سایر واجبات و محرمات باشد و اختصاصی به شخص خاصی نداشته باشد. از این رو می‌توان گفت چنان‌چه محتکر به تذکر شفاهی عمل ننمود، عدول مسلمین باید او را بر فروش مجبور کنند، لذا بسیاری از فقها مسؤولیت اجبار را از حاکم و نایب او به دیگران تسری داده‌اند. در جواهرالکلام آمده است: «گفته‌اند در این که امام یا قائم‌مقام او ولو عدول مسلمین محتکر را مجبور بر فروش بکنند، اختلافی بین اصحاب نیست، بلکه از جمعی بنابر قول به کراهت و حرمت نقل اجماع شده است» (نجفی، ۱۳۶۵: ۳۲۸/۲۲). نراقی گوید: «و چون دانستید که وجوب اجبار از باب امر به معروف و نهی از منکر است، اجبار تنها

محتکر امر شود تا جنس خود را بیرون بریزد و او از این دستور سرپیچی نکند. در این حالت است که اجبار مورد پیدا می‌کند، اما قبل از امر به فروش اجبار و اکراه بر آن صادق نیست، چراکه امکان دارد محتکر امر را اطاعت کند و جنس را برای فروش عرضه نماید که در این صورت مجوزی برای اکراه و اجبار نداریم و اگر از نظر عرف ابتدا اجبار و اکراه بر آن صادق باشد، بر جواز آن دلیل نداریم، مگر این‌که چنین توهمی در این باره از موثقه غیث به وجود آید. ظاهر رأی حنفیان در کیفیت اجبار با ادله عام و با مسأله مانحن‌فیه مناسب است، یعنی قاضی به محتکر امر می‌کند تا کالای خود را برای فروش عرضه نماید و چنان‌چه پس از این امر سرپیچی کند، تهدید به کیفر می‌شود و اگر برای بار سوم مخالفت نمود، تعزیر و زندانی می‌شود. بنابراین موضوع اجبار به مجرد احتکار از سوی احتکارکننده صورت نمی‌گیرد، بلکه باید مسبوق به مقدمه باشد، یعنی محتکر به بیرون آوردن کالا و عرضه آن امر می‌شود و چنان‌چه سرپیچی و عصیان نمود، مرحله اجبار محقق می‌شود، اما قبل از این مقدمه علی‌الظاهر قهر و اجبار محتکر به بیرون آوردن کالا و عرضه آن برای فروش وجهی ندارد (کلینی، ۱۳۸۸: ۵۳۴/۳). با این حال، کلمات برخی از فقها در این خصوص دارای اطلاق است، اما می‌توان از این مطلب استظهار نمود که حتی مراد چنین فقهایی نیز رعایت همین سلسله‌مراتب بوده است، زیرا دو مفهوم اجبار و اکراه دارای صدق عرفی نیست.

۳- تسعیر (نرخ‌گذاری)

مطابق نظر مشهور فقها، نرخ‌گذاری بر کالاهای احتکارشده در بادی امر از سوی حاکم وجهی ندارد، منتها اگر محتکر در قیمت‌گذاری اجناس زیاده‌روی نمود، حاکم می‌تواند به او دستور دهد تا قیمت عادلانه را ارائه دهد. با این همه، چنان‌چه باز هم محتکر از قیمت‌گذاری عادلانه خودداری نمود، حاکم می‌تواند وی را مجبور به فروش اجناس با قیمتی نماید که خود مصلحت می‌داند (نراقی، ۱۴۱۷: ۵۲/۱۴). دلیل اجبار در این مرحله هم آن است که اگر شرایط به همین منوال پیش برود، احتکار عملاً ادامه پیدا خواهد کرد و محتکر از این شرایط سوءاستفاده کرده و قیمتی را مطرح می‌نماید که امکان خرید برای مردم ممکن نباشد. بر این اساس در نظام اقتصادی

اجازه حاکم است. با این حال ممکن است در فرض مسأله شرایطی ایجاد شود که امکان تمسک به مقام صلاحیت‌دار ممکن نباشد. در چنین شرایطی اقوی این است که فقیه جامع‌الشرایط عهده‌دار این مهم گردد، البته منوط به رایزنی و شور با کارشناسان و دست‌اندرکاران امور عمومی مردم. در حالت فقدان فقیه جامع‌الشرایط و یا ناممکن بودن دسترسی به وی اظهر آن است که عدول مسلمانان به شرط رایزنی با اهل خبره می‌توانند به‌طور مستقیم وارد عمل شوند و محتکر را بر فروش مجبور کنند. چنان‌چه دسترسی به ایشان متعذر گردید و یا آن‌که انجام آن برای ایشان متعذر بود، هر مسلمانی می‌تواند به شرط مشورت با کارشناس و اهل خبره و با اجتناب از اخلال در نظم عمومی، محتکر را به زور وادار بر بیع کند (حسینی حائری، ۱۳۹۰: ۲۶)، البته نباید از نظر دور داشت که رعایت این سلسله‌مراتب تنها در صورتی است که جامعه مسلمین به کالاهای احتکارشده نیازمند باشد، اما اگر این نیاز به ضرورت انجامد و حالت اضطرار پدید آید، بر پایه مبانی فقه شیعه مسلمانان می‌توانند در مقام رفع ضرورت آحاد مردم و رفع ضروری که از بابت احتکار به آنان روی آورده است، کالای احتکارشده را، ولو با قوه قاهره، خارج ساخته و در بازار عرضه نمایند و در این‌جا نیز تکلیف تمامی مسلمین یکسان به‌نظر می‌رسد.

در پایان این بخش مناسب است این نکته ذکر گردد که بنابر قول بر کراهت احتکار، ناگزیر مسؤولیت اجبار در اختصاص حاکم شرع/ ولی امر و یا نائب اوست، زیرا ادله نهی از منکر بر مبنای قول به کراهت در این مورد جاری نیست و موثقه غیث حکایت از فعل پیامبر اکرم (ص) دارد که از این لحاظ دارای اطلاق است و اجماع دلیلی است که بر قدر متیقن در آن اکتفا می‌شود، مضاف بر این‌که جمعی از فقها در کلمات خویش اجبار را به حاکم یا نایب وی محدود کرده‌اند. مستند ایشان در تقریر چنین نظری، نامه امیرالمؤمنین به مالک اشتر است که پیش‌تر بدان اشاره شد.

۲-۱-۵- زمان اجبار به فروش

این مطلب روشن است که اجبار و اکراه پس از امتناع و سرپیچی محتکر صورت می‌گیرد و آن هم زمانی است که به

اسلام امری پذیرفته شده و قابل قبول است و دولت حق دخالت در تنظیم بازار را ندارد. در میان مذاهب اهل سنت نیز اکثریت شافعیه (به جزء نووی) و مالکیه (بنابر روایت مشهور) و اکثر حنابلّه، به طور کلی قیمت گذاری دولت را در تمامی شرایط حرام شمرده اند. بهوتی از فقهای حنبلی می گوید: «حرام است (حاکم) به فروشنده ای که احتکار نکرده است بگوید: مانند مردم بفروش، زیرا الزام به چیزی است که الزامی نیست و این مستلزم عدم جواز الزام بر هرگونه قیمتی حتی قیمت المثل است (قیمت بازار)» (بهوتی، ۱۴۱۸: ۲۳۹/۶).

۴- جرم انگاری احتکار و صبغه کیفری آن

احتکار از مسائلی بوده است که در زمان پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) نیز وجود داشته است. مسأله ای که امروزه به طور خاص می تواند اقتصاد کشور را با چالش مواجه کند، مضافاً طبق قاعده مشهور «التعزیر فی کلّ عمل محرم» در بین فقهای اسلام هر معصیتی اعم از فعل حرام یا ترک واجب، حتی اگر فاقد مجازات مصرح و معین در شرع باشد، مستوجب تعزیر می باشد، همچنان که طبق ماده ۱۲۴ قانون آیین دادرسی کیفری زمانی که در مورد مسأله ای در قانون جرم انگاری نشده است، اما بنابر منابع فقهی معتبر عملی حرام است، حکم به مجازات تعزیری تبیین می شود (جعفری و همکاران، ۱۳۹۶).

از طرفی، به سبب آن که حقوق افراد جامعه را تضییع می نماید و موجبات مشکلات اقتصادی و تورم می گردد و به سبب آن که از سوی بسیاری از فقه ها حرام می باشد، لذا جرم انگاری شده و در ایران جرم تلقی می گردد و از جرایمی می باشد که رابطه مستقیم با حقوق فردی و اجتماعی افراد جامعه دارد و موجبات آشفتگی در معیشت و اقتصاد شخص و کشور و در نتیجه اختلال در نظم عمومی و اقتصادی را فراهم می کند، همچنان که در آیات (اسرا/۳۵) و روایات مورد نکوهش واقع شده است (اسلامی، ۱۳۹۹). همچنان که گلشنی (۱۳۸۲) در پژوهش خود به بررسی احتکار در فقه و قوانین موضوعه پرداخت.

بدین سبب برای احتکار سه عنصر جرم در نظر گرفته شده است که این سه عنصر قانونی، مادی و معنوی به عنوان ارکان

اسلام، دولت نقش مستقیم در تعیین قیمت ها ندارد. این موضوع از روایاتی استنباط می شود که از رسول اکرم (ص) نقل شده است. روایات منقول در این زمینه هماهنگ با آیات قرآن کریم بر این دلالت دارد که اصل اولیه در مبادلات آزادی است و قیمت ها باید براساس تمایل و رضایت خاطر افراد مبادله کننده صورت بگیرد. در روایتی از پیامبر اسلام (ص) سؤال شده است که: «(کالاها را) برای ما قیمت گذاری فرمایید، زیرا که قیمت ها کم یا زیاد می شوند.» حضرت می فرماید: «بر آن نیستیم که خدا را ملاقات کنیم با بدعتی (در دین) که در مورد آن مطلبی به من گفته نشده است. بندگان خداوند متعال را واگذارید تا برخی توسط برخی ارتزاق کنند، چنانچه خواستید موعظه و نصیحت کنید (فروشندهگان را به کاهش دادن قیمت ها مانعی ندارند که) چنین کنید.» همان گونه که از این روایت برمی آید، مردم از رسول اکرم (ص) که مقام حکومتی بوده اند درخواست تثبیت قیمت ها را کردند، ولی حضرت پاسخ منفی دادند و دخالت در قیمت های بازار را بدعت قلمداد کردند، سپس فرمودند بگذارید بندگان خدا توسط یکدیگر معاش خود را تأمین کنند، کنایه از این که مکانیسم قیمت ها به طور طبیعی دستاوردهای مردم را بین آنها توزیع می کند و همه از حاصل تلاش یکدیگر بر اثر مبادله آزاد برخوردار می شوند (انصاری، ۱۳۷۸: ۱۸۴). در حدیثی دیگر آمده است که نزد امام سجاد (ع) از گرانی قیمت ها سخن به میان آمد. ایشان فرمودند: «گرانی به من ربطی ندارد، گرانی و یا ارزانی به آنها مربوط است» (یعنی مربوط به عملکرد بازار است). از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمودند: «در زمان رسول اکرم (ص) مواد غذایی به اتمام رسید. مسلمانان نزد حضرت آمده، گفتند: «ای رسول خدا مواد غذایی به پایان رسیده و چیزی از آن جز نزد فلان کس باقی نمانده است. به او دستور دهید آنها را بفروشد.» حضرت حمد و ثنای الهی را به جای آوردند و آن گاه فرمودند: «ای فلانی، مسلمانان گفته اند که مواد غذایی تمام شده است، جزء مقداری که نزد توست؛ آنها را (از انبار) بیرون آور و هرطور که خواستی بفروش و آنها را محبوس نکن» (انصاری، ۱۳۷۸: ۱۸۵).

از مجموعه روایات فوق نتیجه می گیریم که دولت قیمت کالاها و حتی کالاهای احتکار شده را که محتکر باید در بازار بفروشد تعیین نمی کند و نوسانات قیمت ها در بازار از نظر

اجبار او بر عرضه کالاهای احتکارشده در بازار و فروش آن است؛ با قاطعیت می‌توان گفت هر فقهی که به بحث احتکار ورود نموده است، بر این مطلب اذعان نموده و درحقیقت میان فقههای تمامی مذاهب اسلامی درخصوص این مسأله اجماع وجود دارد، هرچند صاحب‌نظران از طرق دیگری نیز مشروعیت این مطلب را اثبات نموده‌اند، البته زمان اجبار باید مسبوق به مقدمه باشد، یعنی در بادی امر باید از سوی حاکم به محکوم امر شود که کالاهای خود را خارج نماید و در صورت سرپیچی امکان اجبار وجود دارد. نباید از نظر دور داشت که اجبار محکوم با توجه به نظام نوین دادگستری عصر حاضر صرفاً، و در حالت عادی، باید از سوی مقام ذی‌صلاح و یا مأذون از طرف او صورت گیرد تا منجر به ایجاد هرج‌ومرج و مفسده نگردد. اثر دیگر نرخ‌گذاری اجناس احتکار شده است که در متون فقهی تحت عنوان تسعیر از آن یاد می‌شود. به‌طور کلی می‌توان گفت حاکم حق ندارد شخص محکوم را مجبور به تعیین قیمتی کمتر از قیمت عادلانه بازار نماید، مگر اوضاع و احوال چنین رفتاری را مجاز دارد. تنها در صورتی حاکم می‌تواند تعیین قیمت نماید که محکوم جانب انصاف و عدالت را رعایت ننماید و بر کالاهای خود قیمتی گذارد که امکان خرید آن از سوی مردم ممکن نباشد. در چنین شرایطی حاکم می‌تواند محکوم را مجبور نماید کالاهای خود را به قیمت عادلانه و یا آنچه مصلحت ایجاب می‌نماید به فروش رساند. دلیل اجبار در این مرحله هم آن است که اگر شرایط به همین منوال پیش برود احتکار عملاً ادامه پیدا خواهد کرد و محکوم از این شرایط سوءاستفاده کرده و قیمتی را مطرح می‌نماید که امکان خرید برای مردم ممکن نباشد. از آنجا که این مطالعه دارای محدودیت‌هایی برای انجام بوده و رغم آن دارای کاربردهای نظری و عملی فراوانی در جامعه و حکومت و نهایت برای دستگاه قضا می‌باشد، شایسته است مطالعات بیشتری از سوی محققین در این حوزه صورت پذیرد.

ملاحظات اخلاقی: در این پژوهش تمامی ملاحظات اخلاقی رعایت گردیده است.

تعارض منافع: نگارش این مقاله، فاقد هرگونه تعارض منافی بوده است.

جرم احتکار تلقی می‌شوند (ساک، ۱۳۹۳). به‌لحاظ قانونی، بند دوم ماده ۷۰ قانون صنفی کشور اختلال در امر توزیع مایحتاج عمومی از اوصاف جرم تلقی نموده و آن را جرم محسوب می‌دارد. رکن مادی احتکار شامل دو مؤلفه رفتار آن عمل و ترک آن می‌باشد که برای تحقق جرم‌انگاری آن هر دو مؤلفه ضرورت دارد. به‌لحاظ معنوی، وجود قصد مجرمانه تلقی می‌شود که بزه‌کار به‌صورت عمدی مرتکب آن شده است (جهانگیر، ۱۳۹۸).

نتیجه‌گیری

در این زمینه که احتکار مرجوح بوده و هیچ رجحانی ندارد میان فقها اتفاق نظر وجود دارد، ضمن آن که براساس قاعده مشهور «التعزیر فی کل عمل محرم» در بین فقههای اسلام تعزیری بر آن مترصد می‌باشد (اسلامی، ۱۳۹۹). به‌خصوص، امروزه این مسأله از دغدغه‌های روز فقها و مدیران ارشد دولت می‌باشد، به‌سبب آن که برنظم عمومی و اقتصاد کشور بسیار تأثیرگذار می‌باشد، لذا برحسب ضرورت و مقتضیات زمان تعریف، شکل و میزان آن تغییر کرده است و بر تمام ضروریات زندگی تعمیم پیدا نموده است و بر این مبنا تمام آثار و احکام احتکار بر آن‌ها جاری و مترتب می‌باشد تا عدالت اجتماعی و روحیه هم‌زیستی مصالحت‌آمیز و تعاون همکاری بر جامعه مستولی گردد (عسگررمکی، ۱۴۰۲). از طرفی، خزایی و همکاران (۱۳۹۸) معتقدند که این امر امکان‌سنجی احتکار و تطبیق آن را با قاعده تسلیط هموار می‌سازد.

در عین حال، در مورد حرمت یا کراهت آن میان آنان دو نظر وجود دارد. آنچه مسلم است و از تدقیق در روایات و کلمات فقههای مذاهب اسلامی برمی‌آید، شهرت قول به حرمت است که مورد پذیرش راقم این نوشتار نیز همین قول است. به‌واقع این مسأله زیربنای تحلیل سایر آثار و احکام مترتب بر احتکار است، علاوه بر حکم تکلیفی احتکار، آثاری که بر شخص محکوم نیز بار می‌گردد، هم محل بحث است، البته نه از جنبه کیفری که ممکن است حاکم بنابر شرایط و اوضاع و احوال شخص احتکارکننده را تعزیر نماید، بلکه صرفاً بیان آثاری است که حاکم در قبال عمل محکوم و صرفاً در مورد اجناس احتکارشده صورت می‌دهد. نخستین اثر مترتب بر محکوم

- انصاری، مرتضی (۱۴۲۰). کتاب المکاسب. چاپ اول، قم: مجمع الفکر الاسلامی.

- بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۰۵). الحدائق الناصره. چاپ اول، قم: جامعه مدرسین.

- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۹۴). ترمینولوژی حقوق. چاپ هفدهم، تهران: انتشارات گنج دانش.

- جعفری، حسین؛ رجایی پور، مصطفی و دلاور، غلامحسین (۱۳۹۶). «درنگی در قلمرو قاعده فقهی «التعزیر فی کل عمل محرم»». فصلنامه علمی - پژوهشی جستارهای اصول فقهی، ۹: ۳۴-۵۴.

- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹). وسائل الشیعه. جلدهای ۱۲ و ۱۷، قم: مؤسسه آل البيت(ع).

- حسینی حائری، کاظم (۱۳۹۰). «احتکار». مجله فقه و حقوق، ۶۸: ۲۰-۲۹.

- حلبی، ابوصلاح (۱۴۰۳). الکافی فی الفقه. چاپ اول، اصفهان: کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین(ع).

- حلی (محقق حلی)، جعفر بن حسن (۱۴۰۹). شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام. جلد دوم، تهران: انتشارات استقلال.

- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۰). نهاییه الحکام فی معرفه الحکام. جلد دوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

- خزائی، میثم؛ سیادت، سیدمحمدحسن و لیالی، محمدعلی (۱۳۹۸). «امکان سنجی تطبیق افساد فی الارض بر احتکار مایحتاج عمومی مردم». مجله حکومت اسلامی، ۹۴: ۸۳-۹۵.

- رستمی غازانی، امید و ذکی هاشمی، محمد (۱۳۹۹). «مطالعه تطبیقی بزه احتکار در حقوق کیفری ایران و افغانستان». فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، ۳۳: ۳۸-۴۱.

سهم نویسندگان: در این پژوهش، نویسندگان به صورت مشترک و برابر عمل کرده‌اند.

تشکر و قدردانی: ابراز نشده است.

تأمین اعتبار پژوهش: این پژوهش بدون تأمین مالی انجام گرفته است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.

- نهج البلاغه.

- ابن حیون، نعمان بن محمد (۱۳۴۸). دعائم الاسلام. جلد دوم، چاپ سوم، بی‌جا: دارالمعارف.

- ابن عبدربه، ابو عمر احمد بن محمد (۱۹۴۰). العقد الفريد. جلد دوم، قاهره.

- ابن قدامه (۱۴۰۳). المغنی. جلد سوم، بیروت: چاپ افست.

- ابوداوود سجستانی، سلیمان بن اشعث (بی‌تا). سنن ابی داوود. به کوشش عبدالقادر عبدالخیر، جلد دوم، مصر: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحديث.

- اسلامی، محمدحسن (۱۳۹۹). «مفهوم‌شناسی احتلاس و احتکار از منظر فقه و حقوق کیفری». مجله حکومت اسلامی، ۹۱: ۸۷-۹۱.

- اسماعیلی، سمانه و عباسیان، پیمان (۱۳۹۵). «واکاوی حقوقی احتکار و تطبیق آن با قاعده فقهی تسلیط». مجله فقه و حقوق معاصر، ۳: ۵۹-۶۲.

- اصغری، محمد (۱۳۷۷). «بررسی حقوقی و فقهی دو مسأله رشوه و احتکار». مجله حکومت اسلامی، ۹۴: ۸۳-۹۵.

- اصفهانی، ابوالحسن (۱۳۹۶). وسیله النجاه. جلد دوم، قم: مهر استوار.

- انصاری، محمدعلی (۱۴۱۵). الموسوعه الفقهيّه الميسره. جلد سوم، چاپ اول، قم: مجمع الفکر الاسلامی.

- ساکی، محمدرضا (۱۳۹۳). «حقوق کیفری اقتصادی». چاپ سوم، تهران: انتشارات جنگل.
- سیستانی، علی (۱۴۱۴). *قاعده لاضرر و لاضرار*. جلد اول، بیروت.
- سیوری، مقداد بن عبدالله (۱۴۰۴). *التنقیح الرائع*. چاپ اول، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- شمس الدین، محمدمهدی (۱۳۷۸). *احتکار در اسلام*. چاپ اول، تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.
- شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۵۱). *المبسوط فی فقه الامتیه*. جلد سوم، تهران: المکتب المرتضویه.
- شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۸۷). *المبسوط فی فقه الامامیه*. جلد دوم، تهران: المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه.
- صدوق، محمد بن علی (۱۴۱۳). *من لایحضره الفقیه*. چاپ دوم، قم: جامعه مدرسین.
- طباطبائی، آقاضیاء (۱۳۷۱). *تنقیح الاصول*. نجف: نشر حیدریه.
- عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (۱۴۱۷). *دروس الشرعیه فی فقه الامامیه*. جلد سوم، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- عسگررمکی، جمشید (۱۴۰۲). «بررسی فقهی حقوقی مصادیق احتکار در پرتو دخالت دولت در بازار». *فصلنامه مطالعات فقه اقتصادی*، ۵(۱): ۸۷-۹۲.
- عکبری بغدادی، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳). *المقنعه*. چاپ اول، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید رحمه الله.
- کاشانی، علاء الدین ابوبکر مسعود (۱۳۲۸). *بدایع الصنایع فی ترتیب الشرایع*. مصر: چاپخانه جمالیه.
- کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴). *جامع المقاصد*. جلد دوم، چاپ دوم، قم: آل البيت (ع).
- کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). *الفروع الکافی*. جلد سوم، چاپ سوم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- گلشنی، محمد (۱۳۸۳). «بررسی احتکار در فقه و قوانین موضوعه». *گفتنمان حقوقی*، ۱: ۷۶-۸۸.
- محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۸۱). *قواعد فقه (بخش مدنی)*. جلد دوم، چاپ پنجم، تهران: سمت.
- محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد (۱۲۶۹). *کفایه الاحکام*. قم: چاپ افست.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۱). *القواعد الفقهیه*. جلد دوم، چاپ سوم، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب.
- موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۳۸۷). *صحیفه نور*. جلد نوزدهم، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۴۲۱). *کتاب البیع*. جلد سوم، چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- موسوی خویی، سیدابوالقاسم (۱۴۱۷). *مصابح الفقاهه فی المعاملات*. مقرر: محمدعلی توحیدی، جلد سوم، چاپ چهارم، قم: مؤسسه انصاریان للطباعة و النشر.
- موسوی قزوینی، سیدعلی (۱۴۱۹). *رساله فی العداله به ضمیمه «قاعده ما یضمن» و «حمل فعل المسلم علی الصحه»*. جلد سوم.
- موسویان، عباس و بهاری قراملکی، حسن (۱۳۸۹). «ضوابط قیمت گذاری از منظر فقه امامیه». *مجله معرفت اقتصاد/اسلامی*، ۲: ۱۳۰-۱۳۱.
- میرزاجانی بیجارپسی، معصومه؛ صادقی نبیری، رقیه و عبدالرحیمی، علیرضا (۱۳۹۸). «تبیین قرآنی از باورمندی

درونی در جهت مبارزه با احتکار». فصلنامه علمی - پژوهشی
پژوهش‌های اعتقادی - کلامی، ۳۳: ۴۳-۵۱.

- نجفی، محمدحسن (۱۳۶۵). جواهر الکلام. جلد بیست و دوم،
چاپ ششم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

